

سلام کودکانه

یک پیشنهاد خوب

بابا به فهرست خریدی که مامان دستش داده بود، نگاه کرد و گفت: «اینا که خیلی زیاده باید چند بار برم و برگردم. نمی‌تونم همش رو با هم بیارم.» من گفتم: «لازم نیست. من میام و توی آوردن وسایل کمک می‌کنم.» خواهرم هستی گفت: «من هم میام که کمک کنم.» سه نفری به خرید رفتیم. وسایل سبک‌تر را خواهرم هستی برداشته بود و وسایل سنگین‌تر را بابا. من هم نان‌ها را دستم گرفته بودم و داشتیم به خانه برمی‌گشتیم. بابا گفت: «آفرین به پسر و دختر نازنینم با این پیشنهاد خوبشون» بعد هم به من چشمکی زد و گفت: «نون آور خونه شدی ها!»

ارسال نقاشی، قصه،
خاطره، عکس و ...

۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
۲۰۰۰۹۹۹



با من یاد بگیر

آموزش انگلیسی

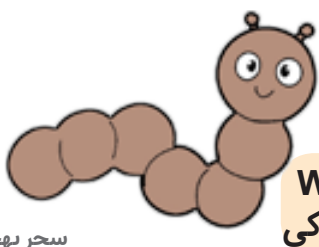
خونه اون پشتشه
آروم آروم راه می‌ره
فکر می‌کنی با خودت
شاید طفلکی پیره

Cow
گاو

زیر خاک می‌لوله
نداره اون دست و پا
کرم خاکی مفیده
برای خاک، بچه‌ها

کرم خاکی

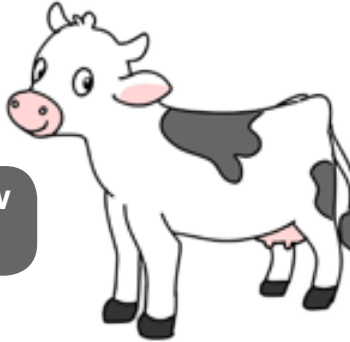
Worm



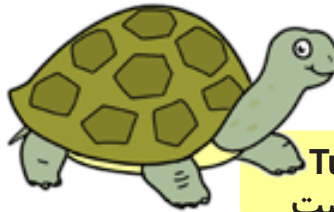
سحر بهجو

خونه اون مزرعه‌اس
یه حیوون مفیده
ماما میگه تو چمن
به صاحبش شیر میدی

Cow
گاو



Turtle
لاک پشت



شعر

خنده قیچی

در دست مادر من
قیچی زرد رنگ است
می‌خندد او قچ و قچ
خندیدنش قشنگ است

وقتی بدون کاری
یک گوشه یا کنار است
لیخند هم ندارد
انگار غصه دار است

هنگام کار، دایم
او قچ قچش بلند است
حتما به کار کردن
خیلی علاقه مند است

عفت زینلی



تصویر سازی ها : سعید مرادی

شهر قصه

جوجه موشی

پدر و مادر جوجه تیغی هردو گریه‌شان گرفته بود. مادر با گریه گفت: «چرا دختر ما باید با همه فرق داشته باشد؟» پدر یک دفعه انگار چیز مهمی یادش آمد. از جا پرید و گفت: «غصه نخور برادر من هم تیغ نداشت و شبیه یک موش کرم رنگ بود». جوجه تیغی مادر، دختر بی تیغ و عجیبش را بغل کرد و سعی کرد آرام باشد. جوجه تیغی قصه ما کم کم بزرگ شد. بچه‌ها با تمسخر او را جوجه موشی صدا می‌کردند و با او بازی نمی‌کردند.

یک روز جوجه تیغی کوچولو مشغول بازی بود که ناگهان صدای بلندی به گوشش خورد. ترسید و به سمت خانه دوید. او به همه گفت که یک شکارچی دیده است اما قبل از این که بتواند کاری انجام بدهند، شکارچی آن‌ها را پیدا کرد و در قفس انداخت. همه جوجه تیغی‌ها گریه می‌کردند. بعضی‌ها جیغ زدند و بعضی‌ها هم سعی کردند از لای میله‌های قفس فرار کنند، اما چون تیغ‌های



بلندی داشتند نمی‌توانستند.

پدر جوجه تیغی کوچولو به او گفت: «تو تنها کسی هستی که می‌تونی از لای این میله‌ها رد بشی. تو باید اون کلید رو بیاری و ما رو آزاد کنی.» همه با امید به او نگاه می‌کردند. بعضی‌ها از او خجالت می‌کشیدند. جوجه تیغی کوچولو با وجودی که ترسیده بود، به طرف شکارچی که خوابش برده بود رفت. او کلید را که از کمر بند شکارچی آویزان بود، کشید. بعد هم آمد و قفل قفس را باز کرد. هیچ کس باورش نمی‌شد. همه با عجله از داخل قفس بیرون آمدند. آن‌ها از جوجه تیغی کوچولو تشکر کردند و به خاطر بد رفتاری‌هایشان از او معذرت خواستند. از آن روز به بعد هیچ کس او را به خاطر ظاهر متفاوتش مسخره نکرد.

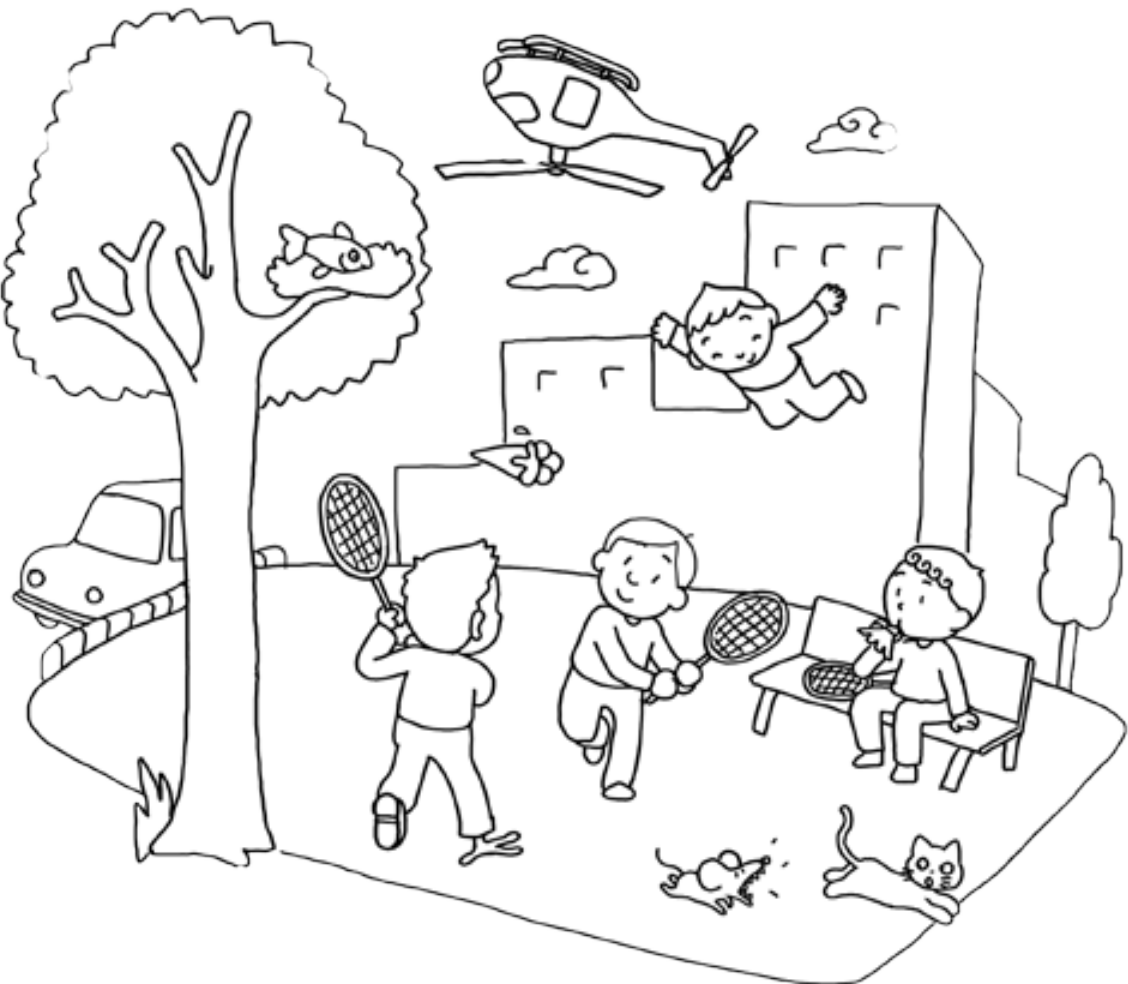
داستان ارسالی از دوست خوب «فرقه»

هائیه سوزنگرزاده- ۱۲ ساله

سرگرمی و رنگ آمیزی

پیدا کردن اشتباهات

دوستان خوبم، به این تصویر با دقت نگاه کنید. هفت اشتباه در این نقاشی‌ها وجود دارد. آن‌ها را پیدا کنید و بعد تصویر را رنگ آمیزی کنید.



هنرمند کوچولو

تابلوی پرتقالی

چی لازم داریم؟

مقوای سفید، کاغذ رنگی (سبز و قهوه‌ای)، چسب مایع، قالب گل و پوست پرتقال

چطوری درست کنیم؟

قالب را روی پوست پرتقال بگذارید و فشار دهید. این کار را ادامه دهید تا تعداد گل‌هایتان زیاد شود. می‌توانید زودتر گل‌ها را آماده کنید تا زمان آماده کردن درخت، خشک شده باشند و راحت‌تر بچسبند. با استفاده از کاغذ رنگی سبز مقداری برگ آماده کنید. روی کاغذ رنگی قهوه‌ای تنه درخت را بکشید و با قیچی آن را جدا کنید. درخت بریده شده را روی مقوای سفید بچسبانید و آن را پر شکوفه کنید و برگ‌ها را لابه‌لای آن بچسبانید. حالا شما یک تابلوی پرتقالی دارید.

طاهره عرفانی

